تازه‌های کتاب

مجموعه مقالاتی از دکتر محمدامین ریاحی پس از سال‌ها تجدید چاپ شد

مقالاتی درباره فرهنگ و ادب و تاریخ ایران

«پایداری حماسی از رودکی تا فریدون مشیری» مجموعه ای از مقالات دکتر محمدامین ریاحی است که نخستین بار سال ۱۳۷۹ منتشر شد. انتشارات مروارید این کتاب را با طرح جلدی تازه در اردیبهشت ۱۴۰۳ تجدید چاپ کرده است.
آنچه در این کتاب آمده برگزیده ای از مقالات این ادیب، تاریخ نگار و سیاست مدار است که طی شصت سال در زمینه فرهنگ و شعر و ادب و تاریخ ایران نوشته است. او در پیش‌گفتار آورده: «سرزمین ما در چهارراه حوادث جای داشته و در طی هزاره ها با فرازونشیب هایی رو در رو بوده و آنچه در آن میان موجب بقای ایران به صورت یک واحد جغرافیایی و فرهنگی قرار گرفته فرهنگ ملی ایران است که موجب پیوند دل های ساکنان این سرزمین بوده است و خواهد بود.»



پایداری حماسی از رودکی تا فریدون مشیری
نویسنده: محمدامین ریاحی
ناشر: مروارید، ۱۴۰۳
۴۲۶ صفحه
۳۹۰ هزار تومان

«آینه‌های کج و معوج» منتشر شد

بررسی جامعه شناسانه تأثیر سینما بر جامعه

کتاب «آیینه های کج و معوج» بخشی از طرح فرزین وحدت، استاد ایرانی جامعه شناسی در امریکا، با موضوع «مدرنیته و نسبت آن با ایران، اسلام و جهان اسلام» است. هدف او در این کتاب، واکاوی و تحلیل آن دسته از تغییرات اجتماعی در ایران است که در نتیجه شکل گیری «سوژه» رخ داده اند. از دید وحدت، وقتی جامعه ای تحول و دگردیسی بنیادینی مانند فرایند شکل گیری سوژه را درک می کند و با جدیت تمام وارد جهان مدرن می شود، نهادها، روابط اجتماعی و فرهنگی اش نیز ناگزیر به تدریج تغییر می کنند. در این میان، رسانه های بصری و مخصوصا فیلم نقشی مهم ایفا می کنند، چراکه فیلم نوعی زبان بصری، شبیه خط هیروگلیف، است که حتی بی سوادان نیز آن را درمی یابند. فیلم هایی که در این کتاب تحلیل شده اند بازنمایاننده شرایط اجتماعی و سیاسی خود در دهه های اخیر ایران معاصرند. بسیاری از این فیلم ها عامه پسندند و بر عموم مخاطبان اثر گذاشته اند. چگونگی تغییر تدریجی دین و دینداری، روابط جنسیتی، فرهنگ جوانان، طبقه اجتماعی، امر سیاسی، و رابطه «خود» با «دیگری» موضوع هایی است که نویسنده در فصول مختلف کتاب به بررسی آن ها پرداخته است.



آینه های کج و معوج (سینما و تغییرات اجتماعی در ایران)
نویسنده: فرزین وحدت
مترجم: عسگر قهرمان پور
ناشر: کرگدن، ۱۴۰۳
۲۰۴ صفحه
۲۳۰ هزار تومان

«ملت دوپامین» اثری مهم از استاد روان‌پزشکی دانشگاه استنفورد

یافتن تعادل در عصر لذت جویی

انسان ها از بیست سال پیش غمگین تر هستند. این یافته تحقیقات سازمان بهداشت جهانی درباره شادی در جهان است. چه شده که هرچه بیشتر به دنبال لذت می رویم، بیشتر درد می‌کشیم؟ چرا هرچه تلاش می‌کنیم بیچاره نباشیم، بیشتر احساس بیچارگی می‌کنیم؟ چرا افسردگی از ۱۹۹۰ به این سو پنجاه درصد افزایش یافته است؟
آنا لمبک، استاد روان پزشکی دانشگاه استنفورد معتقد است ما، انسان های مدرن، هر صبح که چشم باز می‌کنیم، مشغول تزریق دوپامین می شویم، با قهوه صبحگاهی، مواد غذایی پُرکالری، گوشی های هوشمند یا انواع مواد مخدر، و برای هر لذتی که از آزاد شدن دوپامین تجربه می‌کنیم، بهایی می پردازیم. به زعم او ما برای افزایش لذت و کاهش درد، دنیا را از محل کمبودها به محل فراوانی ها تبدیل کرده ایم، درحالی که مغزمان برای دنیای فراوانی تکامل نیافته است. مثل کاکتوس هایی شده ایم که در جنگلی بارانی روییده اند و می رود که در باران دوپامین غرق و نابود شوند، نابودی از جنس افسردگی، اضطراب و اعتیاد. و در نهایت به این پرسش می رسد، آیا راهی هست که خودمان را از این باران سیل آسا حفظ کنیم؟ آنا لمبک در کتاب «ملت دوپامین» در پی بررسی این موضوع است.



ملت دوپامین
نویسنده: آنا لمبک
مترجم: فهیمه سادات کمالی
ناشر: طرح نو، ۱۴۰۳
۲۵۵ صفحه
۲۰۸ هزار تومان

زین قند پارسی
علیرضا حیدری | مدرس و ویراستاری
ناویراسته ✗
مسترد شدن کلاهبردار ۷۰۰ هزار دلاری به کشورش ... وی پس از بازداشت در ایران، تحویل مأموران پلیس آن کشور شد.
ویراسته ✓
بازگرداندن کلاهبردار ۷۰۰ هزار دلاری به کشورش ... وی پس از بازداشت در ایران، تحویل مأموران پلیس آن کشور شد.
نکته
برای درست فهمیدن، فارسی بنویسیم.
مسترد شدن (نادرست)
بازگرداندن (درست)
#زین_قند_پارسی



لذت قدم زدن زیر شکوفه های درخت ادبیات

چند خط برای آن‌ها که همچنان می‌پرسند مگر خواندن شعر و رمان فایده‌ای هم دارد؟

محبی

درنگ

در دعوت به مطالعه و برشمردن مزایای کتاب خواندن و کتاب خوان بودن، بارها و بارها سخن رانده شده است و لابه‌لای همین توصیه ها، باز مکرر شنیده ایم که سروکله زدن با کلمه ها، تورق کتاب و غرق شدن در دنیای قصه ها و قهرمان ها، می تواند اثرات مثبت و متعددی را بر روح و روان فرد باقی بگذارد. ماجرایی که می توان از آن با عنوان کتاب درمانی یاد کرد و قدمت دارد و تاریخچه و پژوهش های متعدد و نتایج متعددی را رقم زده است. این موضوع، عنوان یکی از نشست های فرهنگی سی وپنجمین نمایشگاه بین المللی کتاب را نیز به خود اختصاص داد. محفلی که احسان رضایی، نویسنده «باغ وحش اساطیر» دبیر آن بود و دکتر حمیدرضا نمازی، هیئت علمی دانشگاه تهران و استاد تاریخ و فلسفه و اخلاق پزشکی و دکتر یاسر مالی، متخصص اطفال و نویسنده، دقایقی درباره آنچه گفته شد در آن صحبت کردند. آنچه امروز پیش روی شما گذاشته ایم، گزیده ای از صحبت های مطرح شده در این نشست است که شاید با مطالعه آن بیش از پیش برای خواندن و اکتشاف دنیای قصه ها ترغیب شوید و شاید مخاطبان این مطلب را، به طور ویژه آن دسته از آدم هایی دانست که هنوز که هنوز است می پرسند: چرا ادبیات؟ مگر خواندن شعر و رمان فایده ای هم دارد؟

در باب تاریخچه کتاب درمانی و سابقه عقیده به شفا با کتاب

یاسر مالی:
موضوع درمان و شفا به وسیله کتاب، منحصر به امروز نیست و پیشینه پررنگی دارد. پیروان ادیان و آیین های مختلف باور داشتند که کتاب مقدسشان یا جزئی از آن، باعث درمان و شفا می شود. به صورت اختصاصی دین ما دینی است که معجزه اش کتاب است. آن هم کتابی که نامش خواندنی است و وحی خداوند به پیامبرش با «بخوان» شروع می شود. نص صریح خود کتاب این است که این، کتابِ شفاست. ما ابن سینا را داریم که بزرگ ترین دانشمند ماست. او کتابی نوشته است که کتاب شفاست. موضوعش البته پزشکی نیست. کتاب پزشکی اش قانون است. این اثر کتابی است درباره فلسفه و ریاضیات و موسیقی و ... که اسمش را گذاشته است شفا چون معتقد است که جهل را شفا می دهد. امروزه دانشمندان غربی می‌گویند کتاب درمانی را غربی ها اختراع کردند در صورتی که ما خیلی پیش تر این مفهوم را داشته ایم.

حمیدرضا نمازی:
درباره بیماری های روانی و اثربخشی ادبیات تاریخچه جالبی داریم و روان شناسی و روان پزشکی ایران با همین سنت ادامه پیدا می‌کند. دکتر پرویز فروردین کتابی نوشته است با عنوان «از شعر تا شعردرمانی» و توصیه می‌کند افرادی که با اختلالات روانی دست وپنجه نرم می‌کنند این کتاب را مطالعه کنند. جلوتر که می‌آییم می‌رسیم به خود مفهوم کتاب درمانی در ایران، یعنی توصیه هایی که پزشکان و روان شناسان مختلف می‌کردند مبنی بر اینکه چه کتاب هایی را بخوانیم که حالمان بهتر شود. فارغ از خود کتاب و قصه کتاب ها، ما جایی هم داریم که محل نگهداری کتاب است؛ کتابخانه یا کتاب فروشی را فوکو یکی از جاهایی می داند که به آن می‌گویند هتروتوپیا. منظور از این واژه، جاهایی است که بین فضاهای معمولی و آرمان شهر قرار می‌گیرد؛ جاهایی مثل موزه ها یا قبرستان ها. کتابخانه ها و کتاب فروشی ها جزو همین جاها هستند و به مثابه فضای امید به شمار می روند که متأسفانه دارد از بین می رود. کتاب اکنون نه در جایگاه یک مکمل برای روان درمانی محسوب می شود، بلکه خودش به طور مستقیم به عنوان یک شیوه روان درمانی از سوی برخی استفاده می شود.

> حمیدرضا نمازی: کتابخانه ها و کتاب فروشی ها جزو همین جاها هستند و به مثابه فضای امید به شمار می روند. کتاب اکنون نه در جایگاه یک مکمل برای روان درمانی محسوب می شود، بلکه خودش به طور مستقیم به عنوان یک شیوه روان درمانی از سوی برخی استفاده می شود

در باب لذت متن

یاسر مالی:
کتاب درمانی را می توان به دو بخش تقسیم کرد. اول کتاب درمانی خاص یا اختصاصی و دوم کتاب درمانی عام یا عمومی. در کتاب درمانی اختصاصی، برای فردی که با مشکل خاصی دست وپنجه نرم می‌کند، یک کتاب خاص معرفی می شود. این کتاب می تواند یک کتاب مرجع باشد و در عین حال یک رمان یا شعر. به عنوان مثال، فرض کنید خانواده ای فرزندی دارند که فرزندشان درگیر اوتیسم است. آن ها می توانند زندگی نامه های مربوط به افراد اوتیستیک را بخوانند یا کتابی به نام «ماجرای عجیب سگی در شب.» به همین ترتیب، به خانواده هایی که فرزندانشان را در اثر سرطان از دست داده اند، به فرزندان طلاق یا افرادی که درگیر چالش ها و مشکلات دیگری هستند کتاب هایی معرفی شود.
اما در کتاب درمانی عمومی باید گفت همین که زیاد کتاب بخوانیم خود یک اثر درمانی دارد. فردی که زیاد کتاب می خواند با زندگی ها و قصه ها و شخصیت های مختلف آشنا می شود، با آن ها همذات پنداری می کند، در موقعیت آن ها قرار می‌گیرد، به جای آن ها تصمیم می‌گیرد، فکر می کند، دردهای آن ها را حس می‌کند و ... . این اتفاق در زندگی خیلی به کمک فرد می آید. ما با کتاب خواندن می توانیم بیشتر از یک بار زندگی کنیم. با کتاب خواندن می توانیم بیماری ها، شخصیت ها، مکان ها و حتی اتفاقی مثل زایمان و باروری را - هرچند از راه دور - درک کنیم. این کار دو حسن دارد. اول اینکه به آدم شوق زندگی می دهد. تحقیقات می‌گوید افرادی که از کتاب لذت می برند تمایل بیشتری به زندگی دارند. حسن دوم هم این است که وقتی انسان شرایط بسیاری را دیده و تجربه کرده، در برابر مشکلاتی که ناگهان سر راهش سبز می شوند، خیلی زود خودش را نمی بازد، شوکه نمی شود و فرو نمی ریزد. می داند مشابه آن را زیاد دیده و این مشکلات برای همه است. اینکه آدم بداند دیگران هم چنین تجربه هایی داشته اند خیلی کمک کننده است.

حمیدرضا زمانی:
در دهه ۱۳۳۰ سنتی در دانشگاه تهران وجود داشت؛ دکتر علی اکبر سیاسی، رئیس فقید دانشگاه، بین دانشجویان علوم پزشکی و دانشجویان ادبیات جلسات، ناهار مشترک می‌گذاشت و معتقد بود دانشجویان پزشکی باید به خوبی ادبیات بدانند، روایتگری را یاد بگیرند و خوب روایت کنند.
از دل آن جلسات نسلی از پزشکان بیرون آمد که کتب ادبیات را دوست داشتند، حتی برخی از کتاب های ادبیات را پدید آوردند و سنتی پدید آمد مبنی بر نوشتن رمان های پزشکی. ما چیزی داریم به اسم پلاسیبو یا دارونما؛ چیزهایی که دارو نیستند ولی زمانی که در پژوهشی به گروهی از مردم تجویز شد، بدون اینکه ماده مؤثر دارو داخلش وجود باشد، چون افراد فکر می‌کردند داروی اصلی را می خورند، روی شان اثر می‌گذاشت. حالا چرا این گونه است؟ پژوهش های متعدد می گوید در وجود ما چیزی وجود دارد به نام سیستم معنایی که درواقع همین سیستم است که دارد به آن دارونما پاسخ می دهد. کتاب را به مثابه اثر پلاسیبو دیده اند. نه اینکه چیزی درون کتاب نباشد، اما سیستم معنایی ما را بالا می آورد و در مقایسه با داروهای مختلف روان پزشکی، مشخص شد که اثربخشی جدی دارد. در ضمن، مطالعه سه کارکرد دارد. اول اینکه وقتی یک کتاب می خوانیم، یک هویت مشابه هویت خودم پیدا می‌کنم، درواقع یک چیزی را در کتاب شناسایی می‌کنیم که شبیه خودمان است و من را از تنهایی بیرون می‌آورد.
دومین کارکرد چیزی است که ارسطو می‌گفت و با عناوینی چون روان پالایی یا تطهیر یا برون ریزی ترجمه شده است. مثل وقتی که یک فیلم می بینیم و احساس می‌کنید روان درمانی شدیم. این روان درمانی گاهی سخت و سنگین است و حسابی از آدم انرژی می‌گیرد. جوری که انگار تنبیه شده ایم. و گاهی احساس سبکی و شادی به همراه دارد. درواقع بعد از خواندن کتاب، حسی در ما بالا می آید، شدت می‌گیرد و غلیظ می شود. نکته سوم نیز این است که من کم‌کم بصیرت پیدا می‌کنم و به سمت کنش و کنش‌گری می روم. یعنی کسی که کتاب می خواند رفتارش هم عوض می شود.

> یاسر مالی: وقتی انسان شرایط بسیاری را دیده و تجربه کرده، در برابر مشکلاتی که ناگهان سر راهش سبز می شوند، خیلی زود خودش را نمی بازد، شوکه نمی شود و فرو نمی ریزد. می داند مشابه آن را زیاد دیده و این مشکلات برای همه است. اینکه آدم بداند دیگران هم چنین تجربه هایی داشته اند خیلی کمک کننده است

چند توصیه

یاسر مالی:
نمی شود به کسی توصیه کرد که چه رمان یا کتاب شعری را بخواند. فقط می توانم بگویم خیلی بخوانید. این خیلی خواندن نتایج خیلی خوبی هم دارد. عمر ما کوتاه است و کفاف خواندن همه کتاب ها را نمی دهد. باید جست وجو کنیم و آن دسته از کتاب هایی را که به ما نزدیک تر است شناسایی کنیم و بخوانیم. البته امروزه کتاب خواندن خیلی آسان تر شده است. زمان گذشته فقط باید کتاب ها را از کتابخانه تهیه می‌کردیم، اما اکنون امکانات خرید کتاب و مدل های آن بیشتر و متنوع تر شده و ما کتاب های صوتی و کتاب های رایگان هم داریم.

حمیدرضا نمازی:
به چند نکته دیگر نیز می توان اشاره کرد. یکی اینکه کتاب خوانی همیشه یک عمل جمعی است و نه فردی. یک نفر کتابی را نوشته که خودش حضور ندارد و منی که دارم کتاب را می خوانم. پس کتاب خواندن گفت وگویی است که بین دو نفر شکل می گیرد که اتفاق مهمی است. در علم روان شناسی نحله ای داریم به نام روان درمانی مبتنی بر گفت وگوی دو نفر. چون کتاب امری جمعی است پس مکملی است برای بحث روان درمانی.
یکی از بسترهایی که تخیل را زنده نگه می دارد کتاب های صوتی است. درواقع گفت وگو، شنیدن و صدا را می توان از این طریق زنده نگاه داشت. آن هم در دوره و زمانه کنونی که کسی حوصله حرف زدن و گوش دادن ندارد. با کتاب خواندن سه تخیل محقق می شود.
اول اینکه من می توانم از این طریق خودم را به جای دیگران بگذارم، دوم اینکه می توانم شما را به جای خودم بگذارم و تخیل سوم از این طریق شکل می‌گیرد: انگار یک هلی‌کوپتر دارد از بالا رد می شود و دوربینی دارد و نگاه می‌کند. تخیل سومی که کتاب در من زنده می‌کند همین نگاه از چشم پرنده است. بی دلیل نیست که روسو می‌گفت جامعه اخلاقی جامعه کتاب خوان است. اخلاق هم در جامعه نتیجه زنده شدن این سه تخیل است.

بخش دوم

ریشه‌های درهم تنیده قارچ‌ها

کارگاه داستان

علی موسی زاده
داستان نویس

در نوشته قبلی درباره تنیدگی بین جملات گفتیم. ارتباط بین گزاره ها و چرخش های ملایم از نقطه ای به نقطه دیگر... در متن آموزه قبلی بر نسبی بودن این تکنیک ها مدام تأکید شده بود؛ اینکه یکی از روش های مختلف انجام این کار این است. اینکه نباید به این شیوه مثل ترفندی همیشگی نگاه کرد و... حالا برای نقض همان تکنیک قبلی که درباره «پیوستگی جملات» حرف می زد، خودمان آستین بالا می زنیم. حالا اگر نویسنده اتفاقا دنبال ایجاد تشتت در داستان باشد چه؟ اگر در یک متن اصلا آشفتگی، هسته مرکزی باشد چه؟ همه وضعیت ها که قرار نیست به نظم و سازمان دهی برسند!
اگر قرار باشد داستان از زاویه دید اول شخصی نقل شود که ذهن درست و درمانی ندارد باید چه کار کرد؟ این دامی است که نویسنده های زیادی در آن افتاده اند، چون سؤالات بالا را از خودشان نپرسیده اند. اینکه داستان را از زبان یک راوی کندذهن نقل کنی، ولی شیوه توصیف محیط و نحوه فکر کردنت درست مانند یک آدم منطقی سالم باشد فقط یک نتیجه مضحک در پی دارد. پس همیشه «هدف داستان» یا «هدف روایت» تعیین‌کننده این است که داستان و روایت به «چه روشی» بیان شوند. یعنی ابزار و تکنیک روایت را هدف روایت تعیین می‌کند.
«لب گندابرو نشسته ام و منتظرم تا قورباغه ها بیرون بیایند. دیشب که شام می خوردیم قشقرقی به راه انداختند و تا سحر یکریز خواندند و خواندند. مادرخوانده هم همین را می‌گوید- قورقور قورباغه ها خواب را از سرش پراند. و حالا راستی راستی دلش می خواهد بخوابد. برای همین به من حکم کرد اینجا، لب گندابرو، چوب به دست بنشینم تا هر قورباغه ای را که بیرون می جهد، لت و پار کنم _ قورباغه ها، جز شکم، سرتاپا سبزند. وزغ ها سیاهند. چشم های مادرخوانده هم سیاهند. قورباغه ها خوشمزه اند. اما وزغ ها نه. مردم وزغ ها را نمی خورند. مردم نمی خورند، اما من می خورم، برایم مزه شان درست مثل مزه قورباغه هاست...» (ماکاریو، خوان رولفو، ترجمه فرشته مولوی)
این یکی از داستان هایی است که نویسنده ای به تقلید از آن سعی کرده داستان خودش را بنویسد، اما به سبک و سیاق خودش! یعنی تمام ساختار و چینش جملات را به هم ریخته تا به شیوه ای کاملا منطقی، ذهن یک نوجوان عقب مانده را بسازد! اما خود خوان رولفو در این سطرهای آغازین داستان چه کار کرده؟ از آنجا که قرار بوده راوی، ذهنی، عقب مانده داشته باشد، پس خودآگاهی او در پایین ترین حالت ممکن قرار دارد. برای همین است که گزاره ها و تصاویر افکار او را (که در حال نقل داستان است) از طریق تداعی به هم زنجیر کرده و نه از طریق زنجیره های معنایی یا منطقی؛ آن هم به شیوه ای که انسان های سالم دو دوتا چهارتا می‌کنند.
در جملات ابتدایی وضعیت خودش را می‌گوید و اینکه چرا او را لب گندابرو گماشته اند. از طریق آن به دیشب وصل می شود که قورباغه ها چه قشقرقی به راه انداخته بودند. قدم بعدی مادرخوانده... و بعد رنگ قورباغه ها... از طریق قورباغه ها به یاد وزغ ها می افتد... اینکه رنگ قورباغه ها و وزغ ها با هم فرق دارد... از طریق رنگ وزغ ها به یاد رنگ چشم های مادرخوانده می افتد... بعد مزه قورباغه ها (چون مادرخوانده است که غذای او را تأمین می‌کند)... اینکه مردم وزغ ها را نمی خورند اما او «ماکاریو» برایش فرقی ندارد و هرچه دم دستش برسد را هلفتی قورت می دهد چون همیشه خداگرسنه است و سیر نمی شود... و به این ترتیب است که خوان رولفو در داستانش زنجیره جملات و گزاره ها را بر اساس تداعی پیش می برد.
ظاهر جملات به هم ریخته و بی نظم است. اما تداعی است که باعث می شود ماکاریو از فکری به فکر دیگر بجهد بدون اینکه قرار باشد به نتیجه ای منطقی برسد یا روالی منطقی (مانند آنچه برای آدم های عادی منطقی است) طی کند.
همین مثال و آنچه در نوشته قبلی آمد، نشان می دهد که اگر هدف شفافیت فضا در داستان باشد «یکی از شیوه ها»یی که می توانید داشته باشید، نظم دادن به چینش جملات است و برعکس اگر بخواهید از شیوه ای برای نقل داستانتان استفاده کنید که با ساختار منظم تعریف شده همخوانی ندارد، می توانید ساختمان جملات و نحوه اتصال آن ها به یکدیگر را با هدفی که دنبال می کنید تطبیق دهید. این یعنی داستان شما قادر است خودش را به واقعیتی که از آن حرف می زند نزدیک کند و مثل یک آفتاب پرست خودش را به همان شکل دربیاورد. با ادای احترام به خوان رولفوی بزرگ، راوی ماجراهای پیچیده از دشت های سوزان.

برای مطالعه قسمت قبل کد را اسکن کنید.